فصلنامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق
سال هشتم، تابستان ۱۳۹۴، شماره ۲۸
صفحات ۱۳۸ ـ ۱۱۷

PAZHUOHESH NAMEH-E AKHLAGH
A Research Journal
Vol. 8, Summer 2015, No. 28

پایه نظری موعظه‌پذیری (اتّعاظ) براساس قرآن و حدیث

عباس پسندیده*
فاطمه عسکریان**

چکیده

هدف این پژوهش، بررسی چارچوب نظری موعظه‌پذیری براساس قرآن و احادیث می‌باشد. این پژوهشِ کتابخانه‌ای - توصیفی با روش تحلیل محتوا به کشف و بررسی عناصر مؤثر در پذیرش موعظه پرداخته و سپس مناسبات میان آنها را بررسی کرده و نظام حاکم بر آنها را مشخص ساخته است. یافته‌های این پژوهش آن است که ایمان، تقوا، عقل، زهد، واعظ درونی، قلب نرم و منعطف و هوشیاری، از عناصر مؤثر در پذیرش موعظه هستند که در سه گروه عناصرِ شناختی، عاطفی و عملکردی طبقه‌بندی می‌شوند. بر این اساس، چارچوب نظری موعظه‌پذیری، مبتنی بر خودِ عقلانی، خودِ عاطفی، خودِ مهارگر و خودِ موعظه‌گر است. از سویی باید پیش از موعظه، این چهار «خود» را در افراد به وجود آورد و تقویت نمود که این وظیفهٔ دستگاه‌های تبلیغی، آموزشی و پرورشی است. از سوی دیگر می‌توان با طراحی ابزار سنجش آن، به بازشناسیِ افراد موعظه‌پذیر از انسان‌های موعظه‌ناپذیر اقدام نمود.

واژگان کلیدی

موعظه، موعظه‌پذیری (اتّعاظ)، قرآن، حدیث.

طرح مسئله

موعظه از موضوعات مهم اخلاق اسلامی است که موجب زنده شدن دل‌ها،[1] (نهج‌البلاغه: ۳۹۲)

---

*. استادیار دانشگاه قرآن و حدیث. pasandide@riqh.ac.ir
**. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۲۹

۱. الإمامُ عليٌّ× في وَصيَّتِهِ لابنِهِ و هُو يَعِظُهُ: أحيِ قَلبَكَ بِالمَوعِظَةِ.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

جلادهنده قلب‌ها،[1] (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۷۵) از بین برندهٔ غفلت‌ها[2] (همان: ۳ / ۲۰۰) و موجب بیداری انسان‌ها (همان: ۳۲۲)[3] است. همه فرستادگان الهی از موعظه در هدایت مردم بهره برده‌اند. قرآن کریم برای هدایت مردم، حضرت محمد| را به سه روش، حکمت، موعظه حسن و جدال احسن فرامی‌خواند.[4] (نحل / ۱۲۵) واعظ در روایات، منحصر در انسان نیست؛ بلکه مخلوقات،[5] (مفید، ۱۴۱۳: ۳۴۰) قیامت،[6] (نهج‌البلاغه: ۲۸۱) قبر،[7] (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۱۸۸) تجربه[8] (صحیفه سجادیه: ۱۶۶) و حتی روزه[9] (صدوق، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۷۰) «واعظ» معرفی شده‌اند. افزون بر این، در متون دینی اموری مانند: قرآن،[10] (یونس / ۵۷) عبرت،[11] (نهج‌البلاغه: ۲۲۳) تجربه،[12] (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۸۵) عقوبت،[13] (بقره / ۶۶) آثار گذشتگان،[14] (ابن‌طاووس، ۱۴۰۹: ۱ / ۱۵۵) جسد مردگان،[15] (راوندی، ۱۴۰۷: ۲۷۷) قبور،[16] (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۲) وضعیت مردم، جریان امور زندگی[17] (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳ / ۴۲۷) و دهر[18] (کلینی، ۱۴۰۷: ۸ / ۴۶) موعظه معرفی شده‌اند و برخی از آنها همهٔ حالات،[19] (صدوق، ۱۳۷۶: ۵۵۶) بلکه همه‌چیز[1] (همان: ۵۰۹) را موعظه می‌داند.

---

۱. عنه×: المَواعِظُ صَقالُ النُّفوسِ و جَلاءُ القُلوبِ.
۲. عنه×: بِالمَواعِظِ تَنجَلي الغَفلَةُ.
۳. عنه×: ثَمَرَةُ الوَعظِ الانتِباهُ.
۴. ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.
۵. يَا بُنَيَّ اتَّقِ النَّظَرَ إِلَى مَا لَا تَمْلِكُهُ وَ أَطِلِ التَّفَكُّرَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فَكَفَى بِهَذَا وَاعِظاً لِقَلْبِكَ.
۶. فَإِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةُ وَ كَفَى بِذَلِكَ وَاعِظاً لِمَنْ عَقَلَ وَ مُعْتَبَراً لِمَنْ جَهِلَ.
۷. الْقَبْرُ مَزَارُهَا فَكَفَى بِهَذَا وَاعِظاً.
۸. أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ ـ يَا إِلَهِي ـ مِنْهُنَّ وَ مِنْ نَظَائِرِهِنَّ اعْتِذَارَ نَدَامَةٍ يَكُونُ وَاعِظاً لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ أَشْبَاهِهِنَّ.
۹. الصَّائِمُ خَاشِعاً ذَلِيلًا مُسْتَكِيناً ... وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ وَاعِظاً لَهُمْ فِي الْعَاجِلِ وَ رَائِضاً لَهُمْ عَلَى أَدَاءِ مَا كَلَّفَهُمْ.
۱۰. يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.
۱۱. ... فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ.
۱۲. الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَتْهُ التَّجَارِب.
۱۳. فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ.
۱۴. بَقِيَتْ آثَارُ الْمَاضِينَ عِظَةً لِلْبَاقِينَ وَ الشَّهَوَاتُ غَالِبَةٌ وَ اللَّذَّاتُ مُجَاذِبَة.
۱۵. فَإِنَّ الْجَسَدَ الْخَاوِيَ عِظَةٌ بَالِغَةٌ.
۱۶. قُمْ عَلَى قُبُورِ الْأَمْوَاتِ فَنَادِهِمْ بِالصَّوْتِ الرَّفِيعِ لَعَلَّكَ تَأْخُذُ مَوْعِظَتَكَ مِنْهُم.
۱۷. يَا بُنَيَّ اتَّعِظْ بِالنَّاسِ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ النَّاسُ بِكَ، يَا بُنَيَّ اتَّعِظْ بِالصَّغِيرِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْكَبِير.
۱۸. فَإِنَّكَ مَوْقُوفٌ وَ مَسْئُولٌ وَ خُذْ مَوْعِظَتَكَ مِنَ الدَّهْرِ وَ أَهْلِه.
۱۹. ابْنَ آدَمَ الضَّعِيفُ أَيْنَ يَهْرُبُ مَنْ يَطْلُبُكَ فِي سَوَادِ لَيْلِكَ وَ بَيَاضِ نَهَارِكَ وَ فِي كُلِّ حَالٍ مِنْ حَالاتِكَ قَدْ أَبْلَغَ

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

ارکان اساسی این روش عبارتند از: محتوای موعظه، موعظه‌کننده و موعظه‌شونده. بـرای ثمربخشـی این روش باید هربخش، ویژگی‌های خاصّی داشته باشد؛ برای نمونه، وقتی موعظه از جنس کـلام اسـت، خیرخواهیِ واعظ و بلاغتِ موعظه، در اثرگذاری وعظ مؤثر است. آنچه به ایـن بررسـی مربـوط می‌شـود، اینکه گاه دو بخش اول (موعظه‌کننده و محتوای موعظه)، تمامی ویژگی‌ها را دارند؛ اما موعظه در برخـی افراد تأثیری نمی‌گذارد؛ برای نمونه، انبیا و اولیای الهی به‌عنوان برترین موعظه‌کننده‌ها، همه ویژگی‌هـای لازم را به‌تمام و کمال دارند و موعظه آنها نیز تمامی ویژگی‌های لازم را دارد؛ اما تمامی مخاطبان ایشان، موعظه را نمی‌پذیرند. یا قرآن کریم، هرچند خود بلیغ‌ترین موعظـه اسـت، (کلینـی، ۱۴۰۷: ۳ / ۴۲۳)[۲] این‌گونـه نیست که در تمامی کسانی که آن را می‌خواننـد، اثـر مثبـت بگـذارد. در مقابـل، بـرای برخـی افـراد، همـه‌چیز موعظه است و از همهٔ امور پند می‌گیرند. اینجاست که چیزی بـه نـام «اتعاظ»(پـذیرش موعظـه) .(فراهیـدی، ۱۴۰۹: ۲ / ۲۲۸) در ادبیات دین معنا می‌یابد. سؤال اصلی این است کـه در فـرض تمـام بـودن دیگـر شـرایط موعظه، دلیل نپذیرفتن موعظه از طرف برخی افراد و پذیرفتن آن از طرف گروه دیگر چیست؟ چه ویژگی‌هـای در پذیرش و عدم پذیرش اثر دارد؟ چرا این ویژگی‌ها باعث پذیرفتن یا عدم پذیرش می‌شوند؟ آیا این ویژگی‌هـا دارای نظام و ساختار هستند؟ در این بررسی به دنبال پاسخگویی به این پرسش‌ها هستیم.

پیشینه تحقیق

در موضوع کلی موعظه، چند اثر وجود دارد. کتاب *لؤلؤ و مرجان* از میرزا حسین نوری درباره شیوه موعظه کردن، گام‌هایی در راه تبلیغ از علامه محمدحسین فضل‌الله دربـاره اسـلوب موعظـه و ارزش عملـی آن، موعظه از سیدمحمد ضیاءآبادی که بیشتر در قسمت واعظ و گاهی در مورد موعظه سـخن گفتـه اسـت، عروج و سقوط سخن از زاهری درباره خصوصیات کلام و بهترین و بدترین کلام. چندین کتـاب نیـز بـه جمع‌آوری مواعظ ائمه پرداخته‌اند؛ ازجمله ظرائف الحکمهٔ یا اندرزهای ممتاز از احمد شیبانی.

یک پایان‌نامه نیز با عنوان «شناخت واژه‌های تبلیغی در قرآن (دعوت، موعظه و «ن، ص، ح») از سه دیدگاه ادبی، تفسیری و زبان‌شناسی (فنولوژی، مورفولوژی، سمانتیک)» نوشته شده است که در هر مـورد به جمع‌آوری بیشتر نظرها پرداخته است. در هر قسمت، جدولی تنظـیم شـده و از آن گـزارش داده شـده است. در نهایت، چندین مقاله با عنوان‌های «هنر موعظه»، «موعظـه در قیـاس بـا حکمـت و خطابـه»،

مَنْ وَعَظَ وَ أَفْلَحَ مَنِ اتَّعَظَ.

۱. كَتَبَ هارُونُ الرَّشِيدُ إِلَى أَبِـي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عِظْنِي وَ أَوْجِزْ، قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: مَا مِـنْ شَـيْءٍ تَـرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَ فِيهِ مَوْعِظَةٌ.

۲. انْتَفِعُوا بِـمَوْعِظَةِ اللَّهِ وَ الْزَمُوا كِتَابَهُ فَإِنَّهُ أَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

«موعظه حسنه» ... منتشر شده است.

در قسمت موعظه‌پذیری، پژوهشی به‌طور جداگانه صورت نگرفته است و تنها در برخی از منابع یادشده به‌اجمال بدان پرداخته شده است و در همین موارد اندک هم، براساس قرآن و روایات نیست؛ بلکه بیشتر آنها جنبه روان‌شناختی دارند که در نصوص دینی ما از آنها سخنی به میان نیامده است. بیشتر افرادی که در این زمینه قلم زده‌اند، به مطالب کلی مانند: «قابلیّت قابل و فاعلیّت فاعل» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳ / ۶۵۲) اکتفا کرده‌اند و گاه در ادامه، مثال کوتاهی زده و از آن گذر کرده‌اند و توضیح نداده‌اند که این قابلیت چیست. در هیچ‌کدام از منابع به چارچوب نظری موعظه‌پذیری پرداخته نشده است.

مفهوم موعظه

شناخت مفهوم موعظه، نقش مهمی در یافتن چارچوب نظری موعظه‌پذیری دارد. لغت‌شناسان هر کدام به بخش یا بخش‌هایی از ابعاد آن پرداخته‌اند. خلیل فراهیدی معتقد است موعظه، یادآوری خیر به‌گونه‌ای است که در قلب فرد رقت ایجاد کند.[۱] (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲ / ۲۲۸) وی به ماهیت موعظه (یادآوری) و موضوع (خیر) و اثر قلبی آن (رقت) اشاره کرده است. ابن‌فارس معنای موعظه را ترساندن[۲] (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۶ / ۱۲۶) می‌داند که این اشاره به ماهیت آن است. وی تفاوت میان ترس و موعظه را بیان نکرده است؛ ولی راغب می‌گوید: موعظه دور کردن همراه با ترس[۳] (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۷۶) است. وی همچنین کارکرد موعظه (دور کردن) و ماهیت آن (ترساندن) را بیان کرده است. ابن‌منظور می‌گوید: موعظه، نصیحت و یادآوری به وسیله عواقب است و از قول ابن‌سیده نقل کرده که موعظه، یادآوری از طریق بیان ثواب و عقاب است که قلب را نرم کند. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۷ / ۴۶۶) تعریف وی به ماهیت (نصیحت و یادآوری) و وسیلهٔ موعظه (بیان عواقب) نظر دارد. طریحی می‌گوید: موعظه به‌معنای ترساندن به‌وسیله بدی عاقبت و همچنین وصیت به تقوا و تشویق و تحریک به طاعت و دوری کردن از معاصی و مغرور شدن به دنیا و زینت‌هایش و مانند اینهاست.[۴] (طریحی، ۱۳۷۵: ۴ / ۲۹)

بخش نخست تعریف وی نیز به ماهیت (نصیحت و یادآوری) و وسیله موعظه (بیان عواقب) نظر دارد؛ با این تفاوت که به بدیِ عاقبت تصریح کرده است. پس از نظر وی، موعظه شامل عاقبت مثبت نمی‌شود.

---

۱. هو تَذكيرُكَ إيّاه الخيرَ و نَحوه مِمّا يرقّ له قلبُه.

۲. الوعظ: التخويف.

۳. زَجْر مقترنٌ بتخويفٍ.

۴. قوله تعالى: مَوْعِظَةً (۲ / ٦٦) اي تخويف بسوء العاقبة. ... و المَوْعِظَةُ أيضاً: عبارة عن الوصية بالتقوى و الحثّ على الطاعات و التحذير عن المعاصي و الاغترار بالدنيا و زخارفها و نحو ذلك. و الوَعْظُ: النصح و التذكير بالعواقب.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

وی در ادامه به بیان مصادیق و محتوای موعظه می‌پردازد که عبارتند از: وصیت به تقوا، تشویق به طاعت، تحذیر از معصیت و فریفته شدن به دنیا و زینت‌های آن، که در حقیقت تشویق و تحذیر، جزء مصادیق تقوا به‌شمار می‌روند؛ زیرا خویشتن‌داری به معنا ترک معصیت و انجام طاعت می‌باشد. در *المصباح المنیر* موعظه به امر به طاعت و وصیت به آن[1] (فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۶۶۵) تعریف شده که تنها به محتوا اشاره دارد.

در جمع‌بندی تمامی این تعاریف می‌توان گفت: اولاً محتوای موعظه، نصیحت، وصیت و یادآوری، امر به طاعت و نهی از منکر یا به‌طورکلی هر آنچه در آن خیر است می‌باشد؛ ثانیاً دورکنندگی، خصوصیت این کلام است که به‌وسیله بیان عواقب آن با ایجاد ترس و رقت قلب شکل می‌گیرد. در یک کلام، موعظه سه مؤلفه اساسی دارد: یادآوری، رقّت قلب، پرهیز و دوری کردن. بقیه امور، ویژگی‌ها و مسائل حاشیه‌ای آن هستند؛ یادآوری در جهت خیر است و رقّت قلب نیز با بیان عواقب منفی و مثبت صورت می‌گیرد و پرهیز از شرّ، موجب انجام طاعت و ترک معصیت و دنیا می‌گردد. پس موعظه یعنی نوعی از یادآوری که رقت قلب به وجود می‌آید و موجب پرهیز و دوری کردن می‌گردد.

در متون دینی (قرآن و حدیث) از معروف[2] (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲۳۱) و قبیح[3] (کلینی، ۱۴۰۷: ۸ / ۲۰) به‌عنوان موضوع موعظه یاد شده است. همچنین غفلت‌زدایی و متذکر شدن،[4] (نحل / ۹۰) تقوا،[5] (اعراف / ۱۶۴) بازداری (بقره / ۲۷۵)[6] (مفید، ۱۴۱۳ ب: ۲۰۱)[7] و نیز دستیابی به خیر[8] (نساء / ۶۶) اهداف و نتایج موعظه شمرده شده‌اند که می‌توان سه مورد نخست را اهداف میانی دانست که در راه تحقق هدف نهایی (تحقق خیر) قرار می‌گیرند.

---

۱. أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ و وَصَّاهُ بِهَا.
۲. ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ النِّسَاءَ فَقَالَ عِظُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ قَبْلَ أَنْ يَأْمُرْنَكُمْ بِالْمُنْكَرِ.
۳. أَيُّهَا النَّاسُ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرُ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ ... وَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ.
۴. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.
۵. وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.
۶. فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ.
۷. سَلَكَ سَبِيلَ الْقَصْدِ مِمَّنِ اسْتَعَانَ عَلَى ذَلِكَ بِالزُّهْدِ فَكَرَّرَ التَّفَكُّرَ وَ اتَّعَظَ بِالْعِبَرِ فَازْدَجَرَ.
۸. وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

عوامل موعظه‌پذیری

موعظه‌پذیری از عوامل مهم سعادت و خوشبختی است.[1] (صدوق، ۱۳۶۲: ۶۲۱ / ۱۰) در متون دینی، کسانی که موعظه‌پذیر نیستند، سرزنش شده‌اند.[2] (نهج‌البلاغه: ۱۴۲) موعظه‌ناپذیری جزء ویژگی‌های اهل دنیا شمرده شده[3] (همان: ۱۶۰) و از مردم خواسته شده تا جزء موعظه‌ناپذیرها نباشند. (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۸۳؛[4] نهج‌البلاغه: ۴۰۴)[5] پس از شناخت موعظه، نوبت به بررسی عوامل و مؤلفه‌های موعظه‌پذیری می‌رسد. در منابع دینی، برخی امور به‌طور صریح و برخی به‌طور ضمنی به‌عنوان عوامل موعظه‌پذیری معرفی شده‌اند. در قرآن کریم، تنها به دو عامل موعظه‌پذیری، یعنی تقوا و ایمان اشاره شده است. در روایات هم عقل، زهد، واعظ درونی، قلب نرم و منعطف و نیز هشیاری در زمرهٔ عوامل یادشده معرفی گشته‌اند.

الف) ایمان

قرآن کریم به داستان انبیا اشاره کرد، آنها را موعظه‌ای می‌داند که در اهل ایمان تأثیرگذار است: «**وَ كُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ**». (هود / ۱۲۰) «لام» بر سر مؤمنین، جارهٔ اصلیه است که تخصیص را افاده می‌کند در نتیجه خداوند موعظه را به مؤمنان اختصاص می‌دهد. حال سؤال این است که خصوصیات مؤمنان چیست که موعظه می‌پذیرند و چرا پذیرش موعظه به مؤمنان اختصاص دارد؟

ایمان، مصدر از ماده «أمن» است که بر دو معنای نزدیک به هم دلالت دارد: یکی آرامش دل و دیگری تصدیق؛ زیرا انسان چیزی را تصدیق می‌کند و بر آن گواهی می‌دهد که نسبت به آن، اطمینان داشته باشد و دلش آرام باشد؛ اما خودِ واژه «ایمان»، در لغت به‌معنای تصدیق است؛ اعم از تصدیق قلبی و زبانی و عملی. (محمدی ری‌شهری، ۱۴۲۷: ۸ / ۵۸ ـ ۵۷) بنابراین ایمانْ ترکیبی از تصدیق و اطمینان است. با این

---

۱. امام علي×: السَّعيدُ مَن وُعِظَ بِغَيرِهِ فاتَّعَظَ.

۲. امام علي× في ذَمِّ أصحابِهِ: أتلُو عَلَيكُم الحِكَمَ فتَنفِرونَ مِنها، و أعِظُكُم بِالمَوعِظَةِ البالِغَةِ فتَتَفَرَّقونَ عَنها، و أحُثُّكُم علي جِهادِ أهلِ البَغيِ فما آتِي على آخِرِ قَولي حتّى أراكُم مُتَفَرِّقينَ أيادِيَ سَبا تَرجِعونَ إلى مَجالِسِكُم، و تَتَخادَعونَ عَن مَواعِظِكُم.

۳. امام علي× في صِفَةِ أهلِ الدُّنيا: قَد خَرَقَتِ الشَّهَواتُ عَقلَهُ، و أماتَتِ الدُّنيا قَلبَهُ ... لايَنزَجِرُ مِن اللهِ بزاجِرٍ، و لايَتَّعِظُ مِنهُ بواعِظٍ.

۴. امام علي×: لاتَكونَنَّ مِمَّن لاينتَفِعُ من العِظَةِ إلّا بما لَزِمَهُ؛ فإنّ العاقِلَ يَنتَفِعُ بالأدَبِ و البَهائِمَ لاتَتَّعِظُ إلّا بِالضَّربِ.

۵. امام علي× في وصيَّتِهِ لابنِهِ الحَسَنِ×: و لاتَكُونَنَّ مِمَّن لاتَنفَعُهُ العِظَةُ إلّا إذا بالَغتَ في إيلامِهِ؛ فإنّ العاقِلَ يَتَّعِظُ بالآدابِ، و البَهائِمَ (و الجاهِلَ) لاتَتَّعِظُ إلّا بِالضَّربِ.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

توصیف، نقش ایمان در موعظه‌پذیری روشن می‌شود. محتوای موعظه، معارف الهی است و کسی می‌تواند آن را بپذیرد که بدان اعتقاد داشته باشد. انسانِ با ایمان چون به این معارف اعتقاد دارد و آنها را تصدیق می‌کند، آنها را می‌پذیرد. وقتی انسان با موعظه مواجه می‌شود، آن را با اعتقادات و باورهای خود می‌سنجد؛ اگر هماهنگ بود، می‌پذیرد و اگر نبود، برنمی‌تابد. بدیهی است که وقتی کسی ایمان داشته باشد، موعظه را با آن هماهنگ می‌بیند و به‌راحتی آن را می‌پذیرد.

ب) تقوا

تقوا، در چهار آیه قرآن، عامل پذیرش موعظه بیان شده است. در سوره بقره، نخست ماجرای عذاب صید روز شنبه بازگو شده است. سپس قرآن آن را برای اهل تقوا مایه موعظه می‌داند: «**وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ**».[1] (بقره / ۶۶) در سوره آل عمران، نخست به سرنوشت شوم پیشینیان پرداخته شده و سپس این ماجرا بیانی برای عموم مردم، ولی موعظه‌ای برای اهل تقوا دانسته شده است. (آل‌عمران / ۱۳۸ ـ ۱۳۷)[2] در سوره مائده، انجیل مایه هدایت و موعظه برای تقواپیشگان معرفی شده است. (مائده / ۴۶)[3] در سوره نور، خداوند آیات قرآن کریم را که دربردارنده سرگذشت پیشینیان است، موعظه‌ای برای اهل تقوا می‌داند. (نور / ۳۴)[4] تقریباً در همه این آیات، به‌نوعی سرنوشت بدِ پیشینیان، دستمایهٔ موعظه قرار گرفته است.

تقوا از ریشهٔ «و ق ی» است. ابن‌فارس گوهر معنایی تقوا را «دفع چیزی از چیزی از طریق غیر خودش» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۶ / ۱۳۱)[5] می‌دانند. ابن‌منظور آن را به‌معنای «صیانت» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۵ / ۴۰۱)[6] و طریحی، آن را به‌معنای منع کردن می‌داند.[7] (طریحی، ۱۳۷۵: ۴ / ۵۴۱) راغب در کتاب *مفردات* می‌نویسد: «تقوا در حفاظْ قرار دادن نفس از چیزی است که مایه ترس می‌باشد». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۸۱)[8]

از مجموع آنچه بیان شد، معلوم می‌گردد که از دیدگاه لغت‌شناسان، تقوا به معنای دفع کردن، صیانت

---

۱. فَجَعَلناها نَکالاً لِما بَیْنَ یَدَیْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ.
۲. قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ سُنَنٌ فَسِیرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ * هٰذَا بَیَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًی وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ.
۳. وَ قَفَّیْنَا عَلَیٰ آثَارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ آتَیْنَاهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدًی وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ هُدًی وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ.
۴. وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَیْکُمْ آیَاتٍ مُبَیِّنَاتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ.
۵. الواو و القاف و الیاء: کلمة واحدة تدلّ علی دفع الشیء عن شیء بغیره.
۶. وقاهُ اللهُ وَقْیاً وَ وِقایةً و واقِیةً صانَه، ... وَقَیْتُ الشیء أَقِیه إذا صُنْتَه و سَتَرْتَه عن الأَذي.
۷. التَّقْوی فعلی کنجوی، و الأصل فیه" وَقْوَیً من وَقَیْتُهُ: منعته.
۸. التَّقْوَی جعل النّفس في وِقَایَةٍ مما یخاف، هذا تحقیقه، ثمّ یسمّی الخوف تارة تَقْوَیً.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

کردن، پوشندگی و حفاظت کردن از آسیب‌ها است (پسندیده، ۱۳۸۸: ۸۲) کـه ایـن یعنـی خویشـتن‌داریِ ایمن‌کننده. از بررسی روایات نیز به دست می‌آید که تقوا به معنای توان خویشتن‌داری ایمن‌ساز است. این حقیقت در ادبیات پیشوایان دین با تعابیرهای دیگری همچون: اجتناب، ترک، حصن، حـرز، جُنـه، حـاجز، وقایه، کف، عصمت و صیانت آمده است. (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: همان: ۸۵)

با توجه به آنچه گذشت، اکنون می‌توان رابطه تقوا با موعظه‌پذیری را فهمید. همان‌گونه که در تعریف گذشت، هدف موعظه بازداری از اشتباه است. بنابراین برای پذیرش موعظه و عمل به آن، نیازمند نیروی بازدارنده هستیم و بـدون ایـن نیـرو، پـذیرش موعظـه و عمـل بـه آن بی‌معنـا اسـت. کسـی کـه فـاجر و افسارگسیخته است و هیچ مهاری بر نفس خود ندارد، نمی‌تواند موعظه را بپذیرد و از لذت خود دست بکشـد و راه دیگری را پیش بگیرد. تنها کسی موعظه‌پذیر است که دارای توان خویشتن‌داری و مهار نفس باشد.

ج) عقل

در برخی متون دینی، یکی از ویژگی‌های انسان عاقل، پذیرش موعظه‌ها معرفی شده است. امام علی× کسی را عاقل می‌داند که از تجربه‌های زندگی (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۸۵؛[۱] تمیمـی آمـدی، ۱۴۱۰: ۵۲۲)[۲] و از اینکـه پایان کار انسان قیامت است، (نهج‌البلاغه: ۲۸۱)[۳] پند گیرد. حضرت بر این باور است کـه هـر چیـزی در زندگی می‌تواند موعظه باشد؛ اما برای اهل فکر و تعقل. (تمیمـی آمـدی، همـان: ۵۲۱؛[۴] ۵۴۵[۵] و ۶۷۰[۶]) این بدان جهت است که موعظه، نیازمند فهم و درک است. اگر پیام موعظه درک نشود، براساس موعظه عمل نمی‌شود و ازاین‌رو حضرت معتقد است مثلاً کسی که موعظه‌های زمانه را درک کند، دیگر به زمانه اعتماد نمی‌کند (همان: ۶۴۹)[۷] و کسی که اعتماد کند، معلوم می‌شود که موعظه‌های آن را خوب نفهمیده است. (همان)[۸]

واژه عقل در زبان عرب به‌معنای نگه داشتن، بازداشتن و حبس کردن است؛ هماننـد بسـتن شـتر بـا «عقال». (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۶: ۱۸؛ بـه نقـل از: النهایـهٔ، ۵ / ۲۱۳۹؛ جـوهری، ۱۴۱۰: ۵ / ۱۷۶۹؛

---

۱. العاقِلُ مَن وَعَظَتهُ التَّجارِبُ.
۲. کَفی عِظَةً لِذَوي الألبابِ ما جَرَّبوا.
۳. إنّ الغايةَ القِيامَةُ، و کَفی بذلكَ واعِظاً لِمَن عَقَلَ، و مُعتَبَراً لِمَن جَهِلَ.
۴. کَفی عِظَةً لِذَوي الألبابِ ما جَرَّبوا.
۵. لِلكَيِّسِ في كُلِّ شَيء اتِّعاظٌ.
۶. مَن كانَت لَهُ فِكرَةٌ فَلَهُ في كُلِّ شَيء عِبرَةٌ.
۷. مَن فَهِمَ مَواعِظَ الزَّمانِ لَم يَسكُنْ إلى حُسنِ الظَّنِّ بالأيّامِ.
۸. لَم يَعقِلْ مَواعِظَ الزَّمانِ مَن سَكَنَ إلى حُسنِ الظَّنِّ بالأيّامِ.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

فیومی، ۱۴۱۴: ۴۲۳ ـ ۴۲۲؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۶۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۸ ـ ۵۷۷؛ جرجانی، ۱۴۱۶: ۶۵؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵۶۵) به وسیله‌ای که پای شتر را با آن می‌بندند، از آن جهت عقال می‌گویند که شتر را از حرکت بازمی‌دارد. دیگر معانی عقل نیز از همین حقیقت برگرفته شده، با آن تناسب دارد. عقل در اصطلاح عرف، به اموری همچون علم و دانش، قدرت تشخیص خوب از بد (تمییز) و سیاست‌مداری و هوشمندی اطلاق می‌گردد؛ اما از روایات چنین برمی‌آید که اصطلاح اخلاقی عقل، با این معانی متفاوت بوده و در چنین مصادیقی به کار نرفته است. (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: پسندیده، ۱۳۸۸: ۵۷)

از مجموع روایات چنین استفاده می‌شود که عقل در اصطلاح اخلاقی آن، نیرویی است که انسان را از جهل و لغزش در اندیشه و عمل بازمی‌دارد. (بنگرید به: محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۶: ۱۸) رسول خدا| دراین‌باره می‌فرماید: «**إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَ النَّفْسَ مِثْلُ أَخْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ**». (بنگرید به: همان: ۱۳۰) امام علی× نیز نفس را همانند چارپایان چموش، یله و رها دانسته که دستان عقل‌ها، زمام آن را از پستی‌ها بازمی‌دارد. (همو، ۱۴۲۷: ۱۳ / ۶۳۸۰) در حدیث دیگری از حضرت، به دو عنصر شناخت و بازدارندگی اشاره شده است و ایشان عاقل را کسی می‌داند که وقتی بفهمد، از کار بد بازمی‌ایستد. (همان: ۱۸۰) در پاره‌ای از روایات درباره عقل نیز که به کاربردهای آن پرداخته شده، می‌توان مفهوم تقوا، یعنی خویشتن‌داری و بازداری را یافت. (بنگرید به: پسندیده، ۱۳۸۸: ۵۷) از مجموع روایت‌ها چنین برمی‌آید که در تحلیل معنای عقل، دو نکته را باید در نظر گرفت: نخست اینکه، عقل از جنس فهم و شناخت است؛ دوم اینکه، بازدارنده و مهارکننده است.[1] شاید در یک کلام بتوان گفت عقل «نیروی بازداری ـ شناختی» است.

با این توصیف، به‌خوبی نقش عقل در موعظه‌پذیری روشن می‌شود. انسان عاقل، هنگام مواجهه با موعظه‌ها، آنها را خوب فهم و درک می‌کند و سپس طبق آن، نفس خود را مهار می‌کند که زمینه برای عمل به آن فراهم می‌شود؛ این همان موعظه‌پذیری است. در طرف مقابل، «هوا» قرار دارد که به‌عنوان دشمن عقل (منسوب به جعفر بن محمد الصادق، ۱۴۰۰: ۱۰۳)[2] یادشده، جزء جنود جهل می‌باشد: «**الْحِكْمَةُ وَ ضِدَّهَا الْهَوَى**». (صدوق، ۱۳۶۲: ۵۹۱) به همین جهت، در روایتی آمده: انسان‌هایی که از هوس خود تبعیت می‌کنند، از موعظه نفع نمی‌برند: «**لَوِ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَذَرْتَ مَا بَقِيَ وَ انْتَفَعْتَ مِنْهَا بِمَا وُعِظْتَ بِهِ، وَ لَكِنَّكَ تَبِعْتَ هَوَاكَ وَ آثَرْتَه**». (طوسی، ۱۴۱۴: ۲۱۷) پس این گروه به دلیل عدم شناخت است که از هوا تبعیت می‌کنند و از موعظه شدن می‌پرهیزند و با آن به مخالفت برمی‌خیزند.

---

۱. مراد از این بازدارندگی، توان بازداری در مرحله نفس است که نمود رفتاری آن، یا عمل است یا ترک.
۲. الْهَوَى عَدُوَّ الْعَقْلِ وَ مُخَالِفَ الْحَق.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

د) زهد

گروه دیگری که در روایات، موعظه‌پذیر معرفی شده‌اند، زاهدان هستند. امام علی× فرمودند: «**الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا مَنْ وُعِظَ فَاتَّعَظَ**». (ابن‌اشعث، بی‌تا: ۲۳۳) زهد به‌معنای بی‌رغبتی به دنیا است. ابن‌فارس اصل معنای زهد را «چیز اندک» می‌داند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۳ / ۳۰) [۱] راغب و ابن‌اثیر (ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۲ / ۳۲۱)[۲] نیز همین معنا را برای آن برگزیده‌اند؛ راغب «**الزاهد في الشيء**» را کسی می‌داند که از چیزی روی‌گردان و بی‌میل است و به اندکِ آن خشنود باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۸۴)[۳] فراهیدی می‌گوید هنگامی که زهد صفت فردی قرار می‌گیرد، یعنی آن شخص طمعِ کمی دارد. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴ / ۱۲)[۴] طریحی نیز برای تفهیم معنای زهد، از ضد آن استفاده می‌کند و می‌گوید: زهد نسبت به یک چیز، ضد رغبت و حرص به آن است. (طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۵۹)[۵] ابن‌منظور نیز به همین طریق به توصیف زهد می‌پردازد. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳ / ۱۹۶)[۶] البته وی آن را محدود به دنیا کرده است.

فیومی معنای زهد را «ترک کردن و از آن اعراض کردن» دانسته (فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۲۵۷)[۷] و مصطفوی اصل آن را چیزی مقابل رغبت، یعنی میل شدید و رغبت نسبت به ترک آن شمرده است. (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۴ / ۳۵۶)[۸] در جمع‌بندی می‌توان گفت به دلیل کم بودن چیزی، فرد نسبت به آن بی‌رغبت می‌شود.

در متون دینی، زهد به‌معنای «بی‌رغبتی» است. قرآن زهد را به‌معنای بی‌رغبتی به کار برده است. (یوسف / ۲۰)[۹] امام صادق× معنای مخالف زهد را رغبت بیان می‌کند: «**الزُّهْدُ وَ ضِدَّهُ الرَّغْبَةَ**» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۱) و در روایتی دیگر، زهد و رغبت در مقابل هم به کار رفته‌اند. (نهج‌البلاغه: ۵۵۵)[۱۰] براساس این روایات مشخص می‌شود که معنای زهد بی‌رغبتی است؛ نه تباه کردن مال و تحریم کردن

---

۱. أصل يدلّ على قلّة الشيء.
۲. الْمُزْهِدُ: القليلُ الشّيء.
۳. الزَّهِيدُ: الشيء القليل، و الزَّاهِدُ في الشيء عنه و الرّاضي منه بالزّهيد.
۴. رجل زَهِيدٌ و امرأة زَهِيدَةٌ و هما القليل طعمهما.
۵. الزُّهْدُ في الشيء خلافُ الرغبة فيه.
۶. الزُّهد: ضد الرغبة و الحرص على الدنيا.
۷. بِمَعْنَى: تَرَكَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْهُ.
۸. أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة: هو ما يقابل الرغبة، أي الميل الشديد و الرغبة الى الترك.
۹. وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ.
۱۰. زُهْدُكَ فِي راغب فِيكَ نُقْصَانُ حَظٍّ وَ رَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلُّ نَفْس.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

لذت‌های حلال (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۶ / ۱۵)[۱] و پوشیدن لباس خشن و زِبر و خوردن طعام سخت و خشک. (نوری، ۱۴۰۸: ۱۲ / ۴۴)[۲] زهد آن است که انسان به دنیا دلبسته نباشد تا نه از کسب دنیا سرمست شود و نه از فقدان آن ناراحت گردد. (حر عاملی، همان: ۱۹)[۳]

با این بیان می‌توان نقش زهد را در پذیرش موعظه‌ها تبیین کرد. موعظه در هر موضوعی که باشد، مستلزم دست کشیدن از دنیای مذموم و روی آوردن به آخرت و امور اخروی است. این دست کشیدن و تغییر رویکرد، نیازمند ویژگی بی‌رغبتی به دنیا است. اگر کسی دلبسته به دنیا باشد، نمی‌تواند پیام موعظه را بپذیرد و از امور دنیوی دست بکشد. به همین جهت، امام علی× یکی از نتایج حب دنیا را موعظه‌ناپذیری می‌داند و آن را به بی‌اثر بودن دارو در بیمار به دلیل شدت بیماری تشبیه می‌کند:

إِذَا شَرِبَ الْقَلْبُ حُبَّ الدُّنْيَا لَمْ تَنْجَعْ فِيهِ كَثْرَةُ الْمَوَاعِظِ كَالْجَسَدِ الَّذِي إِذَا اسْتَحْكَمَ فِيهِ الدَّاءُ لَمْ يَنْجَعْ فِيهِ كَثْرَةُ الدَّوَاء. (ورام بن ابی‌فراس، ۱۴۱۰: ۲ / ۲۴۸)

همچنین آن حضرت، یکی از خصوصیات عاشق را موعظه‌ناپذیر بودن آن می‌داند: «**لَايَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَايَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ**» (نهج‌البلاغه: ۱۰۶)

پیش از آن، حضرت به تبیین کارکرد منفی عشق پرداخته، می‌فرماید: «هر که عاشق چیزی شود، چشمش را کور و دلش را بیمار می‌کند، آنگاه با چشمی غیرسالم نظر می‌کند و با گوشی غیرشنوا می‌شنود، خواهش‌های نفسانی عقلش را دریده، و دنیا دلش را میرانده، و او را بر امور مادی، واله و شیدا نموده، ازاین‌رو او برده دنیا است و بنده کسی که اندکی از دنیا در اختیار دارد. دنیا به هر طرف بگردد، او هم می‌گردد، و به هر سوی روی کند، او هم روی می‌آورد». (نهج‌البلاغه: ۱۶۰)[۴] امام علی× در این روایت به‌روشنی دلیل نپذیرفتن موعظه را بیان می‌کند. زمانی که گوش ناشنوا باشد، چگونه سخنان واعظ را بشنود؛ چگونه با عقل دریده‌شده که نتیجه آن، عدم شناخت و قدرت بازداری است، به موعظه عمل کند و زمانی که برده دنیا است، آخرت را که محتوای موعظه است، بپذیرد.

به دیگر بیان، دوست داشتن در انتخاب نقش بسزایی دارد. اگر انسان بر سر دوراهی قرار گیرد، آن را

---

۱. الامام الصادق×: لَيْسَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا بِإِضَاعَةِ الْمَالِ وَ لَا بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ، بَلِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدِكَ أَوْثَقَ مِنْكَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

۲. الرسول الاعظم|: لَيْسَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا لُبْسَ الْخَشِنِ وَ أَكْلَ الْجَشِبِ وَ لَكِنَّ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ.

۳. الامام علی×: الزُّهْدُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَاتَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.

۴. مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٍ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَايَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَايَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

برمی‌گزیند که مورد علاقه اوست. حب‌الله و حب‌الدنیا در تقابل با هم هستند؛ ازاین‌رو زمانی که انسان یکی از این حب‌ها را داشته باشد، نمی‌تواند دیگری را برگزیند. (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۵۰۳)[۱] به همین دلیل، انسانی که حب دنیا دارد، زمانی که موعظه می‌شود، به دلیل اینکه محتوای آن خلاف حب وجودی اوست، آن را نمی‌پذیرد و موعظه نمی‌شود. محتوای موعظه، هدایت به‌سوی خدا است و انسانی که حب به خدا داشته باشد، آن را برمی‌گزیند. بنابراین کسانی که رغبتی به دنیا ندارند، راحت می‌توانند از آن دست بکشند و در نتیجه پذیرش موعظه برای آنان راحت‌تر است.

هـ) واعظ درونی

از دیگر عوامل پذیرش موعظه، وجود واعظ درونی است. امام علی× می‌فرماید: اگر کسی واعظ درونی نداشته باشد، واعظ بیرونی در او اثر نکند (نهج‌البلاغه: ۱۲۳)[۲] و خداوند او را محافظت نخواهد کرد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۴ / ۳۳۵)[۳] امام باقر× نیز می‌فرماید: بدون واعظ درونی، واعظ بیرونی سودی نمی‌بخشد. (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴: ۲۹۴)[۴] ابن‌میثم و خوئی، شارحان *نهج‌البلاغه*، بر این باور هستند که مقصود از واعظ درونی همان «نفس ناطقه انسان» است. (بحرانی، ۱۳۶۲: ۶۷۸؛ هاشمی خوئی ۱۳۵۸: ۶ / ۲۸۱) است. نواب لاهیجی، یکی دیگر از شارحان، واعظ درونی را «عقل» می‌داند. (نواب لاهیجانی، بی‌تا: ۸۸) می‌داند. محمد جواد مغنیه نیز در شرح خود، سه احتمال در نظر می‌گیرد: «واعظ درونی: عقل سلیم یا ضمیر حیّ یا وجدان بیدار می‌باشد». (مغنیه، ۱۳۵۸: ۱ / ۴۵۷)

سؤال این است که واعظ درونی، چه تأثیری در پذیرش موعظه دارد و چرا یکی از عوامل در روایات معرفی شده است؟ پاسخ این است که «هدایت‌ها باید از درون جان انسان سرچشمه بگیرد. تا زمینه‌های درونِ ذات آماده نباشد، سخنان واعظ برون، تأثیر نخواهد کرد. بنابراین نخست باید انسان تصمیم بر احیای وجدانش بگیرد و امدادهای الهی به سراغش بیاید، تا واعظِ درون بر کرسی وعظ بنشیند و غوغاهای هوس‌ها خاموش گردد و صدای او به گوش جان برسد، اینجاست که انسان، آماده پذیرش سخنان انبیا، اولیا و پیام حق از هر واعظی می‌شود و این نکته‌ای است بسیار مهم در مسائل تربیتی و خودسازی». (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳ / ۶۵۲)

---

۱. در روایتی آمده است که حضرت موسی× به قومش چنین خطاب می‌کند: «بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الْعَبْدَ لَايَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَخْدُمَ رَبَّيْنِ وَ لَا مَحَالَةَ أَنَّهُ يُؤْثِرُ أَحَدَهُمَا عَلَى الْآخَرِ وَ إِنْ جَهَدَ كَذَلِكَ لَايَجْتَمِعُ لَكُمْ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا».

۲. اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَا زَاجِرٌ وَ لَا وَاعِظٌ.

۳. الإمامُ عليٌّ×: أَلَا و إنّهُ مَن لَم يَكُن لَهُ مِن نَفسِهِ واعِظٌ لَم يَكُن لَهُ مِن اللهِ حافِظٌ.

۴. الإمامُ الباقرُ×: مَن لَم يَجعَلِ اللهُ لَهُ مِن نفسِهِ واعِظاً، فإنَّ مَواعِظَ النّاسِ لَن تُغنيَ عَنهُ شيئاً.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

بنابراین واعظ بیرونی بدون وجود واعظ درونی بی‌فایده است. این یک قاعده است که هر امر بیرونی باید پایه‌ای در درون داشته باشد تا ثمربخش شود. این اصل، علاوه بر واعظ درونی، مصادیق دیگری هم دارد که یکی از آنها حجت است که درونی (عقل) و بیرونی (انبیا) دارد. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۶)[۱] تا زمانی که انسان، حجت درون را نداشته باشد، حجت بیرون کارساز نیست. همچنین شیطان با اشاره‌های پنهانی سخن گفته، فرد مقابلش را وسوسه می‌کند؛ (انعام / ۱۲۱)[۲] اما چیرگی شیطان تنها بر افرادی است که ولایت او را می‌پذیرند و اگر کسی به شیطان راه ندهد، او هم نمی‌تواند بر وی مسلط شود. (نحل / ۱۰۰)[۳] شیطان باید نماینده‌ای در درون انسان داشته باشد تا زمانی که وسوسه می‌کند، آن نماینده تحت‌تأثیر قرار بگیرد. آن نماینده نفس انسان است. (یوسف / ۵۳)[۴] اگر نفس اماره در انسان وجود نداشت، دیگر دست شیطان بسته می‌شد. خود شیطان می‌گوید: **«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»**. (ص / ۸۳ ـ ۸۲)

شاید بتوان گفت واعظ درونی، نشانه طلب انسان است. تا انسان نخواهد، چیزی اتفاق نمی‌افتد و انسانی که واعظ درونی دارد، یعنی طالب موعظه است، نصیحت واعظ بیرونی را می‌پذیرد. وقتی فردی خودش را وعظ می‌کند، به‌معنای آن است که می‌خواهد پیامدهای بازدارنده را بشنود و زمانی که در بیرون این اتفاق می‌افتد، پذیرای آن می‌شود و بدان گوش می‌دهد. شاید بتوان گفت تا انسان نخواهد تغییر کند، دنیا نمی‌تواند او را تغییر دهد. او برای ایجاد تغییر، نیازمند واعظ است و زمانی که واعظ درونش فعال شد، یعنی تلاش می‌کند به آن عمل کند، پس وعظ بیرونی را هم می‌شوند و سعی در عمل کردن می‌کند و واعظ بیرون را به‌عنوان کمک‌رسان می‌بیند، نه کسی که جلوی او جبهه گرفته است و اجازه نمی‌دهد وی هر کاری انجام دهد.

و) قلب نرم و منعطف

یکی از عوامل پذیرش موعظه، داشتن قلبی نرم و لطیف است و افراد سنگدل نمی‌توانند موعظه را بپذیرند. به همین جهت امام صادق× در دعای خواندن قرآن، از قساوت قلب به خداوند پناه می‌بردند: **«نَعُوذُ بِكَ مِنْ قَسَاوَةِ قُلُوبِنَا لِمَا بِهِ وَعَظْتَنَا»**. (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۵۷۵) قساوت یعنی شدت و سختی

---

۱. يَا هِشَامُ! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.

۲. وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ.

۳. إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ.

۴. وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

(ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۸۷؛[1] فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۵۰۳؛[2] راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۷۱؛[3] فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵ / ۱۸۹)[4] و در روایت جنود عقل و جهل، ضد آن رأفت بیان شده «**الرَّأْفَةُ وَ ضِدَّهَا الْقَسْوَةَ**» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۱) که به معنا رقت و رحمت است (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۴۷۱؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸ / ۲۸۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۷۳) پس آنچه در پذیرش موعظه مؤثر است، رأفت قلب و نرمی و انعطاف‌پذیری آن است.

جایگاه موعظه، قلب انسان است و همان‌گونه که در مفهوم آن بیان شد، موعظه باعث رقّت قلب می‌شود. پس موعظه با عواطف انسانی کار دارد و زمانی اثر می‌کند که قلب او نرم باشد. انسان برای پذیرش موعظه، نیازمند قلب لیّن است تا بتواند عواطف را درک کند و جملات بر دلش نقش ببندد؛ امّا زمانی که فرد دارای قساوت قلب و دل او نیز نفوذناپذیر باشد، عواطف در آن نفوذ نمی‌کند؛ مانند بارانی که بر تخته‌سنگ ببارد. انسانی که قساوت قلب دارد، به دلیل نفوذناپذیری قلبش نمی‌تواند موعظه را بپذیرد. (انعام / ۴۳ ـ ۴۲)[5] به بیان دیگر، جنس موعظه احساسی است و در قلبی اثر می‌کند که هم‌جنس خودش، یعنی حساس و لیّن باشد. زمانی که مخاطب از عواطف بهره‌ای نداشته باشد، جملات و الفاظ عاطفی نیز در وی اثرگذار نبوده، او را تحریک نخواهد کرد.

ک) هوشیاری

از دیگر عوامل پذیرش موعظه، بهوش بودن است. افراد هوشیار و متوجه می‌توانند از موعظه بهره برده، اثر بپذیرند. افراد غافل و ناهوشیار نیز توان درک موعظه را ندارند؛ ازاین‌رو رسول اکرم| می‌فرماید: «**أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغَيُّرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ**». (صدوق، ۱۴۱۳: ۴ / ۳۹۵؛ کراجکی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۰۰) غفلت باعث می‌شود آنها از دگرگونی دنیا موعظه نشوند و از آن بهره نبرند. غفلت، سهو و لغزشی است که انسان را به سبب پایین بودن مراقبت، هوشیاری و بیداری فرا می‌گیرد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۹)[6] که در برابر ذکر و یادآوری قرار دارد. (فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۴۹؛ مصطفوی، ۱۳۸۵: ۷ / ۲۹۹) «غفلت» در متون دینی

---

۱. يدلُّ على شِدّةٍ و صلابةٍ. من ذلك الحجر القاسي، و القَسْوة: غِلَظ القَلْب و هي من قسوة الحَجَرِ.
۲. إذَا صَلُبَ وَ اشْتَدَّ.
۳. الْقَسْوَةُ: غلظ القلب، و أصله من: حجر قَاس.
۴. الصلابة في كل شيء.
۵. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ * فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.
۶. سهو يعتري الإنسان من قلّة التّحفّظ و التّيقّظ.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

به معنا «بی‌توجهی یا کم‌توجهی و در نتیجه نادیده گرفتن» آمده است. (یونس / ۷؛[۱] روم / ۷)[۲] افراد غافلْ، گوش دارند؛ ولی نمی‌شنوند؛ چشم دارند؛ ولی نمی‌بینند؛ قلب دارند؛ اما درک نمی‌کنند (اعراف / ۱۷۹)[۳] و به همین جهت، موعظه را نمی‌پذیرند.

در روایتی از «غره» به‌عنوان یکی دیگر از موانع موعظه‌پذیری یاد شده که همچون حجابی بین قلب و موعظه عمل می‌کند. (نهج‌البلاغه: ۵۲۵)[۴] غرّة به معنا غفلت است (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۳۸۲؛[۵] راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۳؛[۶] فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۴۴؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۴۲۲)[۷] که به‌دلیل تجربهٔ کم حاصل می‌شود؛ (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴ / ۳۴۶)[۸] اما غفلتی که موجب فریب انسان می‌گردد. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۵ / ۱۱)[۹]

موعظه نیازمند انسان‌های هوشیاری است که به‌خوبی اطلاعات دیداری و شنیداری را بگیرند و آن را به‌وسیله قلبشان به‌خوبی تحلیل کنند؛ اینان فریب ظاهرسازی را نخورده، حقیقت را خوب درک می‌کنند. بنابراین برای پذیرش موعظه، نیازمند هوشیاری و بیداری هستیم.

تحلیل عوامل و چارچوب نظری موعظه‌پذیری

با تبیین ماهیت موعظه و عوامل آن، اکنون وقت آن است که این عوامل و اطلاعات تحلیل شوند تا چارچوب نظری موعظه‌پذیری به دست آید.[۱۰] در تحلیل اطلاعات با دو امر مواجه هستیم: خود موعظه و عوامل آن. خود موعظه چند ویژگی دارد:

۱. موعظه یادآوری به خیر است که محتوای آن را تشکیل می‌دهد. این محتوا، هرچند ممکن است موضوعات مختلفی را دربرگیرد، در یک عنوان کلی قابل طرح است و آن ترک دنیا و هوس‌های نفسانی

---

۱. إِنَّ الَّذِينَ لَايَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ.
۲. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ.
۳. وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَايَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَايُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَايَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.
۴. الامام علی×: بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغِرَّةِ.
۵. هذا الغَرَارة، و هي كالغَفْلة، ...؛ لأنّه من نقصان الفِطْنةِ.
۶. الْغِرَّةُ: غفلةٌ في اليقظةِ.
۷. الْغِرَّةُ: بِالْكَسْرِ الْغَفْلَةُ.
۸. و الغِرُّ: الذي لم يجرّب الأمورَ مع حداثة السنّ، و هو كالغمر، و مصدره الغَرَارَة و الجارية غِرَّةٌ غَريرَةٌ.
۹. خدعه و أَطعمه بالباطل ... الغِرُّ الذي لايَفْطَن للشرّ و يغفلُ عنه، و الخَبُّ ضد الغِرّ.
۱۰ . در این تحلیل، از راهنمایی‌های ارزشمند دکتر محمدعلی مظاهری و دکتر فرید براتی‌سده استفاده کردیم که از ایشان تشکر می‌کنیم.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

و گرایش به آخرت و خواست خداوند متعال می‌باشد. در زندگی، گاه دنیا و آخرت و نیز خواست خداونـد و هوای نفس، مقابل هم قرار می‌گیرند و سعادت و موفقیت انسان در گرو گرایش به آخرت و عمل براساس خواست الهی است که این به بُعد شناخت و منطق انسان مربوط می‌شود.

۲. موعظه ابزاری است که موجب رقّت قلب می‌شود و بر احساس انسان نیز اثر می‌گذارد، نه فقط بـر شناخت او. موعظه یک بعد عاطفی دارد که نقطه تأثیر آن است و در حقیقت موعظه به حوزه عقل و فکر محدود نمی‌شود و بعد احساس و عاطفه را نیز دربر می‌گیرد.

۳. موعظه برای آن طراحی شده که فرد را از یک رویهٔ غلط باز دارد و این مربوط به نتیجـه و هـدف آن، یعنی تغییر سبک و اصلاح یک مسیر نادرست و بازداری از امور ناپسند می‌باشد.

بنابراین در موعظه با یک پدیدهٔ شناختی ـ عاطفی روبه‌رو هستیم که دعوت به خیر می‌کند و موجـب بازداری از شرّ و بدی می‌گردد.

از سوی دیگر، با عوامل پذیرش موعظه مواجه هستیم. نکته بسـیار مهـم اینکـه، بررسـی مجمـوعیِ عوامل نشان می‌دهد آنها تأمین‌کننده ابعاد مختلف ماهیت موعظه می‌باشند. ماهیت موعظـه ابعـادی دارد که تحقق آن، به تحقق ابعاد مختلف آن وابسته است. مراد از تحقق موعظه، بـه وجـود آمـدن شـرایطی است که موجب پذیرش موعظه می‌گردد. بنابراین ماهیت موعظه در کانون قـرار می‌گیـرد و امـور دیگـر ازجمله عوامل موعظه‌پذیری، متناسب با آن تنظیم می‌شوند؛ همان‌گونه که شـرایط موعظه‌شـونده و نـوع موعظه نیز باید متناسب با آن نقطه کانونی تنظیم شوند. پس هر کدام از عوامل در حقیقت، ناظر به بعد یا ابعادی از ماهیت می‌شوند تا آن ابعاد را تحقق بخشند و موعظه پذیرفته شـده، ثمـربخش گـردد. بـا ایـن توضیح، چند نکته در تحلیل عوامل وجود دارد:

۱. از آنجا که موعظه یک بُعد محتوایی دارد که حاوی یک پیام است و در آن یک امر خیـر یـادآوری می‌شود، برای پذیرش آن به چند مؤلفه نیاز داریم: یکی هوشیاری برای اینکه فردْ متوجه موقعیـت باشـد (عنصر هوشیاری)، و دیگری خردمندی برای ارزیابی درست و صحیح موقعیت (عنصر عقل) و سومی پایه معرفتی متناسب با محتوای موعظه (عنصر ایمان). موعظه‌پذیر کسـی اسـت کـه اولاً فـردی بـه‌هوش و متوجه باشد؛ ثانیاً عاقلانه با موعظه مواجه شود، نه احساسی و هیجـانی؛ ثالثـاً بـه معـارف بنیـادینی کـه موعظه بر آنها بنا نهاده شده، باور داشته باشد.

۲. از آنجا که موعظه بُعد عاطفی نیز دارد، از یک‌سو به قلب نرم و منعطف برای اثرپذیری عـاطفی از موعظه (عنصر قلب نرم) و از سوی دیگر، به قلب گریزان از دنیا و هوای نفس و مایل بـه خـدا و آخـرت (عنصر زهد) نیاز داریم. فرد موعظه‌پذیر کسی است که اولاً قلبی نرم و منعطف دارد که تحت‌تأثیر موعظه

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

منقلب می‌شود؛ ثانیاً قلبی وارسته از تعلق به دنیا و وابسته به آخرت دارد؛ ازاین‌رو به‌راحتی از اموری دنیوی که موعظه، وی را از آن باز می‌دارد، رویگردان می‌شود و به امور اخروی که وی را بدان می‌خواند، روی می‌آورد.

۳. از آنجا که کارکرد موعظه، بازداری از شرّ و بدی است، به مهار نفس و بازداری آن از خواهش‌های نفسانی (عنصر تقوا) نیازمندیم. فرد موعظه‌پذیر کسی است که توان مبارزه با نفس و مهار خواسته‌های نادرست آن را داشته باشد.

۴. از آنجا که موعظه، یک امر بیرونی است، به یک نفس موعظه‌گر در درون نیاز داریم تا زمینه نفوذ و تأثیر موعظه بیرونی را فراهم آورد (عنصر واعظ درونی). فرد موعظه‌پذیر نسبت به سرنوشت خود حساس است و مراقب نفس خویش می‌باشد و خود را از بدی‌ها بازمی‌دارد و به خوبی‌ها دعوت می‌کند. چنین افرادی، منتظر موعظه‌گر بیرونی نمی‌مانند و نخست خود به وعظ خود می‌پردازند.

جدول طبقه‌بندی عوامل و ارتباط آنها با مؤلفه‌ها

مؤلفه موعظه	عوامل پذیرش موعظه
یادآوری خیر (بُعد شناختی)	هوشیاری
	عقل
	ایمان
رقّت قلب (بعد عاطفی)	قلب نرم و منعطف
	قلب رها و ناوابسته (زهد)
پرهیز و بازداری (بعد عملی)	خویشتن‌داری (تقوا)
درونی بودن (جایگاه)	واعظ درونی

نفس موعظه‌پذیر

با این تحلیل، اکنون می‌توان ویژگی‌های نفس موعظه‌پذیر را مشخص و تبیین کرد. نفس در لغت، به روح و ذاتِ یک چیز گفته می‌شود؛ (بنگرید به: ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۶ / ۲۳۳؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۸۱۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱۸) اما در ادبیات شفاهی جامعه، کلمه نفس دارای بار معنایی منفی است و مترادف هوا و هوس دانسته می‌شود. هرچند این کاربرد، در متون دینی نیز به چشم می‌خورد، معنای دقیق آن نیست. در ادبیات دین و ادبیات عرب، از برایند وجودی هر شخص، به «نفس» تعبیر می‌شود. نفس یعنی «خودِ» فرد و برایند وجودیِ او. در اینجا صحبت از یک بخش وجود انسان نیست؛ بلکه سخن از هیئت ترکیبی وجود اوست. نفس (یا خود) یک عنوان عام است که شامل کلیت انسان و همه ابعاد درونی وی می‌شود. این عنوان عام می‌تواند متناسب با ابعاد وجودی انسان قید بخورد و تنها ناظر به یک

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

بعد باشد؛ مانند نفس امّاره، لوّامه و مطمئنّه؛ ازاین‌رو در موعظه‌پذیری، ترکیبی از چند خود (نفس) است که فرایندی مشخص داشته، ارتباطی منظم و سازمان‌یافته میان آنها وجود دارد. این «خود»ها عبارتند از:

خودِ ایمانی: یعنی نفسی که خدا را با اطمینان باور دارد و به همین جهت، به همه لوازم آن نیز اعتقاد دارد (ایمان). موعظه در چارچوب دین، بر برخی مبانی نظری استوار است. پس فرد موعظه‌پذیر باید آنها را باور داشته باشد و بدون باور به آنها، موعظهٔ بیرونی راهی به درون نمی‌یابد؛ چراکه سنخیت و همانندی میان این دو وجود نخواهد داشت. بنابراین خود ایمانی باید به خدا و همه معارف هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و مانند آن باور داشته باشد تا یکی از عناصر موعظه‌پذیری شکل گیرد.

خودِ عقلانی: یعنی نفسی که با پدیده‌ها مواجهه خردمندانه دارد. این خردمندی خود دو بعد دارد:

اولاً هوشیار و متوجه است و گیج و غافل نیست و دارای هدفی و به دنبال آن است و به آن اقبال دارد (هوشیاری). موعظه براساس هدفمندی، حساس بودن به سرنوشت و دقیق بودن در رفتار و کردار شکل می‌گیرد. افرادی که زندگی را به بیهودگی می‌گذرانند و متوجه واقعیت‌های هستی و نظام زندگی نیستند، نمی‌توانند موعظه‌ها را بپذیرند. پذیرش موعظه، نیازمند هوشیاری و مراقبت است.

ثانیاً موعظه را ارزشیابی کرده، آن را می‌سنجد و درباره درستی یا نادرستی آن داوری می‌کند (عقل). از آنجا که موعظه‌های دین مبتنی بر مصلحت واقعی انسان است ـ نه خواست او ـ انسان نیاز به حاکمیت عقل دارد تا همه امور، خردمندانه صورت گیرد. عقل، پدیده‌ها را خردمندانه ارزیابی می‌کند و براساس منطق سلیم انتخاب کرده، اقدام به عمل می‌نماید. این داوری براساس باورهای پذیرفته‌شده می‌باشد. در مقابل آن، هوس و هیجان قرار دارد که همه‌چیز براساس هوای نفس ارزیابی می‌شود. کسانی که به جای خودِ عقلانی، خودِ شهوانی دارند، نمی‌توانند موعظه مبتنی بر حکمت و مصلحت را بپذیرند.

شاید بتوان ترکیب این دو را نفسِ «هوشیارِ قضاوت‌گر» نامید. بنابراین الگوی عقلانی موعظه‌پذیری عبارت است از: «هوشیاری ـ خردمندی».

خودِ عاطفی: یعنی نفسی که از موعظه تأثیر مثبتِ عاطفی می‌پذیرد. قلبی می‌تواند عواطف موعظه‌پذیر داشته باشد که از دو ویژگی بهره‌مند باشد:

اولاً، رقیق و لطیف باشد، نه سخت و سفت (رقت قلب). از آنجا که موعظه ماهیتی متأثرکننده دارد، به قلبی نرم و لطیف نیاز است تا فرد منقلب شود. موعظه در قلب سخت نفوذ نمی‌کند و آن قلب از آن موعظه متأثر نمی‌شود.

ثانیاً، حبّ دنیا نداشته باشد. از آنجا که پیام موعظه، دل کندن از امور دنیوی و دلبسته شدن به امور معنوی و الهی است، پس نیازمند قلبی وارسته از دنیا و وابسته به آخرت هستیم (زهد). قلبی که وابسته به

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

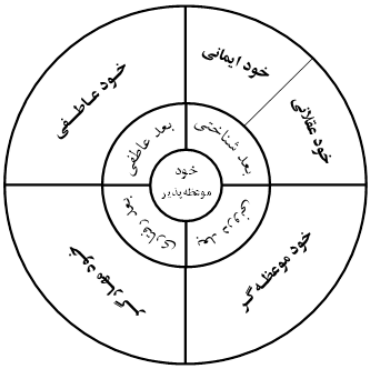
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

دنیا باشد، نمی‌تواند از موعظه تأثیر پذیرد؛ ازاین‌رو نباید محبت به دنیا را در دل داشته باشد؛ بلکه باید دلبسته آخرت باشد.

ترکیب این دو را می‌توان نفسِ «لطیفِ ناوابسته» نامید. بنابراین الگوی عاطفی موعظه‌پذیری عبارت است از: «تأثر ـ گذر».

خودِ مهارگر: یعنی نفسی که توان مقاومت در برابر خواسته‌های نفس را دارد و می‌تواند فرد را از راه نادرست بازگرداند (تقوا). موعظه برای ایجاد بازداری است و تا فردی توان بازداری نداشته باشد، نمی‌تواند موعظه را بپذیرد. پذیرش موعظه، منوط به توانمندیِ فرد در مهار خواهش‌های نفسانی می‌باشد.

خودِ موعظه‌گر: یعنی نفسی که از درون، حالت موعظه‌گری نسبت به خود داشته باشد و پیوسته انسان را نصیحت و هدایت کند. این، نشانهٔ حساس بودن نسبت به سرنوشت خود است. نفسی که نسبت به سرنوشت خود حساسیت نداشته باشد، چطور می‌تواند موعظه بیرونی را بپذیرد؟ مهم موعظه درونی است و این حالت، نشانهٔ باز بودن فرد نسبت به هر چیزی است که به مصلحت وی می‌باشد.



نتیجه

همه از موعظه‌ناپذیری، ناراحت و نگران هستیم؛ اما باید درپی راه حل بود. اقدام درباره پذیرش موعظه، متوقف بر داشتن چارچوب نظری لازم می‌باشد. برخورداری از یک نظریه مشخص در موعظه‌پذیری، عملکرد ما را در این زمینه سامان می‌دهد و موفقیت آن را تضمین می‌کند. با توجه به مشخص شدن پایه نظری موعظه‌پذیری، اکنون می‌توان به طراحی برنامه‌های لازم برای پذیرش موعظه اقدام نمود.

اولاً پذیرش موعظه شرایط خاصی دارد و این شرایط به ماهیت موعظه برمی‌گردد. پس حتی اگر دو رکن دیگر کامل باشند، نمی‌توان انتظار داشت که حتماً موعظه‌پذیری اتفاق افتد. این از آن جهت مهم است که برای سنجش موفقیت یک موعظه، نمی‌توان پذیرش آن را ملاک قرار داد؛ چه‌بسا دو رکن نخست کامل باشند؛ اما رکن سوم، شرایط پذیرش را نداشته باشد.

ثانیاً، همه افراد موعظه‌پذیر نمی‌شوند و لذا شناسایی موعظه‌پذیر از موعظه‌ناپذیر، یک مسئله مهم

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

است. بدین منظور باید متخصصان به طراحی ابزارهای لازم برای سنجش افراد موعظه‌پذیر اقدام نمایند. این می‌تواند مشخص سازد که چه کسی آمادگی پذیرش دارد و آیا کاربست روش موعظه درباره وی کارآمد خواهد بود یا نه.

ثالثاً، برای پذیرش موعظه باید برنامه‌ریزی کرد. اکنون مشخص شد که نظریه پذیرش موعظه چیست؛ ازاین‌رو دستگاه‌های فرهنگی جامعه باید برای ایجاد شرایط پذیرش برنامه‌ریزی کنند. خانواده‌ها باید بدانند که چه شرایطی را باید در تربیت لحاظ کنند تا فرزندشان موعظه‌پذیر شود. نهادهای آموزش و پرورش و آموزش عالی باید با ایجاد تغییراتی در دروس و برنامه‌های آموزشی و پرورشی خود، زمینه‌های رشد عوامل موعظه‌پذیری را به وجود آورند. همچنین رسانه‌ها و صداوسیما می‌توانند براساس این چارچوب نظری، به رشد و تقویت موعظه‌پذیری در جامعه اقدام نمایند. مبلغان و روحانیان محترمی که بر منبر وعظه و خطابه می‌نشینند نیز باید بدانند که به جای تحکّم برای پذیرش موعظه و توبیخ مردم برای نپذیرفتن آن، باید سخنرانی‌های خود را به‌گونه‌ای طراحی کنند که زمینه‌های رشد عوامل و عناصر پذیرش موعظه را فراهم آورند.

منابع و مآخذ

١. ***قرآن كريم***.
٢. ***نهج‌البلاغه***، ١٤١٤ ق، للصبحي صالح، قم، هجرت.
٣. ***الصحيفة السجادية***، ١٣٧٦، قم، دفتر نشر الهادي.
٤. ابن‌اثير جزري، مبارك بن محمد، ١٣٦٧، ***النهاية في غريب الحديث و الأثر***، ٥ ج، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.
٥. ابن‌اشعث، محمد بن محمد، بي‌تا، ***الجعفريات***، تهران، مكتبة النينوي الحديثة.
٦. ابن‌شعبه حراني، حسن بن علي، ١٤٠٤ ق / ١٣٦٣، ***تحف العقول عن آل الرسول***، قم، جامعه مدرسين.
٧. ابن‌طاووس، علي بن موسي، ١٤٠٩، ***إقبال الأعمال***، ط ـ القديمة، تهران،دار الكتب الإسلامية.
٨. ابن‌فارس، احمد بن فارس، ١٤٠٤، ***معجم مقائيس اللغة***، قم، مكتب الاعلام الاسلامي.
٩. ابن‌منظور، محمد بن مكرم، ١٤١٤، ***لسان العرب***، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع ـ دار صادر.
١٠. بحراني، ميثم بن علي بن ميثم، ١٣٦٢، ***شرح نهج البلاغه***، قربان علي محمدي‌مقدم، ٥ ج، بي‌جا، دفتر نشر الكتاب.
١١. پسنديده، عباس، بهار ١٣٨٨، ***اخلاق‌پژوهي حديثي***، تهران، سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انساني دانشگاه‌ها (سمت).
١٢. تميمي آمدي، عبدالواحد بن محمد، ١٤١٠، ***غرر الحكم و درر الكلم (مجموعة من كلمات و حكم***

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]
[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

الإمام علي×)، قم، دار الكتاب الإسلامي.
١٣.جرجاني، علي بن محمد، ١٤١٦، ***التعريفات***، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٤.جوهري، اسماعيل بن حماد، ١٤١٠، ***الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية***، تحقيق احمد بن عبد الغفور عطّار، بيروت، دار العلم للملايين.
١٥.حر عاملي، محمد بن حسن، ١٤٠٩، ***وسائل الشيعة***، قم، مؤسسة آل البيت^.
١٦.راغب اصفهاني، حسين بن محمد، ١٤١٢، ***مفردات ألفاظ القرآن***، بيروت ـ دمشق، دار القلم ـ الدار الشامية.
١٧.راوندي، سعيد بن هبةالله قطب‌الدين، ١٤٠٧ ق، ***الدعوات (للراوندي) / سلوة الحزين***، قم، انتشارات مدرسه امام مهدي#.
١٨.صدوق (ابن‌بابويه)، محمد بن علي، ١٣٦٢، ***الخصال***، ٢ ج، قم، جامعه مدرسين.
١٩.ـــــــــ ، ١٣٧٦، ***الأمالي***، تهران، كتابچي.
٢٠.ـــــــــ ، ١٣٨٥ / ١٩٦٦م، ***علل الشرائع***، قم، كتابفروشي داوري.
٢١.ـــــــــ ، ١٤١٣، ***من لا يحضره الفقيه***، تصحيح علي‌اكبر غفاري، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
٢٢.طبرسي، حسن بن فضل، ١٤١٢ ق / ١٣٧٠، ***مكارم الأخلاق***، قم، الشريف رضى.
٢٣.طريحي، فخرالدين بن محمد، ١٣٧٥، ***مجمع البحرين***، تهران، مرتضوي.
٢٤.طوسي، محمد بن حسن، ١٤١٤ ق، ***الأمالي***، قم، دار الثقافة.
٢٥.فراهيدي، خليل بن احمد، ١٤٠٩، ***كتاب العين***، قم، نشر هجرت.
٢٦.فيومي، احمد بن محمد، ١٤١٤، ***المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي***، قم، مؤسسه دار الهجرة.
٢٧.كراجكي، محمد بن علي، ١٤١٠، ***كنز الفوائد***، مصحح عبدالله نعمة، قم، دار الذخائر.
٢٨.كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق، ١٤٠٧، ***الكافي***، تهران، دار الكتب الإسلامية.
٢٩.مجلسي، محمدباقر، ١٤٠٣، ***بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار***، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
٣٠.محمدي ري‌شهري، محمد، ١٣٧٦، ***خردگرايي در قرآن و حديث***، ترجمه مهدي مهريزي، قم، دارالحديث.
٣١.ـــــــــ ، ١٤٢٧ ق / ١٣٨٥، ***دانش‌نامه ميزان الحكمة***، ترجمه حميدرضا شيخي، قم، دارالحديث.
٣٢.مصطفوي، حسن، ١٣٨٥، التحقيق في كلمات القرآن، تهران، مكتبة الاسلامية.
٣٣.مغنيه، محمدجواد، ١٣٥٨، ***في ظلال نهج البلاغة***، ٤ج، بيروت، دار العلم للملايين.
٣٤.مفيد، محمد بن محمد، ١٤١٣الف، ***الإختصاص***، قم، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد.
٣٥.ـــــــــ ، ١٤١٣ ق، ***الأمالي***، تصحيح حسين استادولي و علي‌اكبر غفاري، كنگره شيخ مفيد.
٣٦.(منسوب به) جعفر بن محمد، امام ششم×، ١٤٠٠، ***مصباح الشريعة***، بيروت، اعلمي.
٣٧.مكارم شيرازي، ناصر، ١٣٧٥، ***پيام امام، شرح تازه و جامعي بر نهج‌البلاغه***، تهران، دارالكتب الاسلامية.
٣٨.نواب لاهيجاني، ميرزا محمدباقر، بي‌تا، ***شرح نهج‌البلاغة***، تهران، اخوان كتابچي.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]

٣٩.نوري، حسين بن محمدتقي، ١٤٠٨ ق، ***مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل***، قم، مؤسسة آل‌البيت^.
٤٠. هاشمي خوئي، ميرزا حبيب‌الله، ١٣٥٨، ***منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه***، مصحح سيد ابراهيم ميانجي، تهران، المكتبة الاسلامية.
٤١.ورام بن ابي فراس، مسعود بن عيسي، ١٤١٠، ***تنبيه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورّام***، قم، مكتبة فقيه.

[Downloaded from akhlagh.maaref.ac.ir on 2024-03-28]

[DOR: 20.1001.1.22287264.1394.8.28.7.6]